

محرر و نگارنده

احمد راتب

محل اداره

ده افغانان کابل

بسم الله الرحمن الرحيم  
شماره ۱۳۰۶

هفته یکبار نشر می شود

قیمت اشتراك

داخلیه

کابل سالانه ۳ افغانی

سائر ولایات بملاوه اجرت پست

خارجیه

۱۰ شلگه

۱۲ فروری ۱۹۲۸

یکشنبه

۳۳ دلو ۱۳۰۶

### موافق و مخالف

حقیق است که هر شیئی وقتی از زوایای نیستی یا فراموشی در میان هستی و نشو و نما قدم میگذارد در اندک فرصت موافقین و مخالفین برای خود تهیه میکند.

این موافقت و مخالفت که در بهبودی جامعه ختم میشود در حقیقت خیلی جالب توجه است و ما عقیده داریم که روح و اساس پیشرفت هر جامعه همین نکته است، زیرا هر آنقدر که در اطراف یک شیئی بیشتر دقت و تحقیق بعمل آید، مفاد و مضار آن بهتر معلوم گردیده و جمله خوب تر از آن استفاده کرده میتواند.

حتی یکی از علمای مشهور اجتماع میگوید: « با هر شیئی زشت و زیبا وقتی که تصادف گردید از نظر « شك » به آن وقت و تا مهل کنید »

راستی همین است که این کلمه « شك » در حقیقت میتواند که زودتر انسان را به کینه مطلق برساند و صفت حقیقی اشیا را هر چه زودتر از زیر پرده های فریبنده ظاهر و نمایان سازد و دیگری میگوید:

« اگر موافقت و مخالفت به اغراض نفس آلوده شود مفاد حقیقی آن معلوم نخواهد شد »

پس از این نکته معلوم میشود که استعمال کلمه شك برای خود فاعل نفس بکار دارد و وقتی هم که یک جنبه « موافقت یا مخالفت » نسبت به شیئی اختیار می کند میبایست نصب العین خود در این راه سعادت و ترقی مملکت را قرار داده و بدون تغییر عقیده و مسلک از روی حقیقت بینی به دلایل صحیحه به اظهار نظریه شروع کند، و بالعکس نباید از نقطه نظر اغراض شخصی خود خلاف حقیقت را پیروی کرد، مفاد مملکت قربان هوای نفس گرداند.

این موضوع یک محبت بزرگی لازم دارد که ما نظر به کمی گنجایش صفحات نسیم از آن صرف نظر کرده و باصل مقصد می پردازیم:

خوانندگان نسیم، همه بخاطر دارند که در شماره نخستین نسیم محرر این جمله را بازمان نرم و ملایم مشترك شده بودیم: « . . . اگر مردمان حسود و بد طبیعت همان کسانی که همیشه کلاه برداری کارشان است، گذاشته و تحریر بکات و دستها پزنیها و مخالفت های بی مورد نه نمودند . . . »

حقیقتاً این موضوعی بود که اگر وقت به واسعا عنایت میکرد و موافق در راه خود نمیدیدیم، تمام آن حالات و کوائف و بحرانهای مزد که بر اثر دستها پزنیها پیدا شده و نزدیک بوده که شمع آملک و آرزوی ما را خاموشی کرده و خاکبوشش را هم در اقیانوس موانع نامیدنی برتاب کنند (!) یگان یگان شرح و به مرض مطالعه بکناریم:

ولی بلزغم ما از لحاظ اینکه در محیط خود بدون آلاشی عقیده و مسلک با صافی طبیعت خواستیم خدمتی کرده باشیم، با خود گفتیم که شاید بعدها بفهمند که ما غرض شخصی نداریم این بود که ما شروع به اقدام کرده و او شان را اهمیت ندادیم. اینک این دو سه روز بطوری که اطلاع داریم بعضی از اشخاص که قبلاً مخالفت به شخص نویسنده میباشند، و از آنجا نیکه جریده گگ ما را مطبوع خاطر آید کثیری دیده اند شروع به مخالفت های کرده و در هر جنبه ای تحریکات را گذاشته، کمی سرمایه و فروش سامان که از آن وسایل طبع روز نامه را فراهم کردیم، یک بهانه تراشیده و در اطراف فقر نسیم سحر به پروپاگند های شدید قوام نموده اند!

شاید « بعقیده خود شان » جنبه مخالفت را تشکیل میدهند. ولی باید اینها بفهمند « کین ره که تو مبروی به ترکستان است » این مخالفت از نظر اغراض شخصی است یعنی مدافع و اضرار یک مملکت در نظر گرفته نشده است و البته نهی شود که وجود یک جریده و روزنامه نویسی که می خواهد با تمام احساسات خود بجهت خدمت کرده و هستی خود را فدای این آرزوی مقدس میکند این بهانه تراشی های شما او را از بین بخواهید.

این افکار فرسوده شما است که هرگز حقیقت اشیا را زائل نخواهد کرد .

ما در نشر این جریده مقصد جمع یک سرمایه و تجارت نداریم مقصد ما سعادت جامعه و مرام ما وسایل تهیه این مقصود است .

ما یک آینده درخشان را در نظر گرفته ایم و یقین داریم که آتیه با ما است زیرا هر دقیقه که از عمر نسیم سحر میگذرد قوایش بیشتر شده و در جدیت او می افزاید .

## اشتیاق یک افغان

از آقای شایق

اوه...! درین روزها دلنکی بجائی کشیده ، کم حوصله کی به پله رسیده که از مطالعه بد می برم ، غزل نمی سرایم ، هوا خوری نمی برانم ! نفسی که ندارم به شمار است و وجودیکه عدمش می شمارم بیمار !

از رفیقان میگریزم ، از عیش و عشرت می پرهیزم ! اگر می خراهم لبی بجنبانم گریه گلوگیر است ، و اگر می قصدم قلمی بشورانم ، پای سخن در زنجیر ! دلی دارم سر بحیب عالم فراموشی ، ربانی دارم سر به مهر گوشه خاموشی !

هر کس که بیند حال من داند که هجران دیده ام  
آری خرابی ظاهر است آنجا که طوفان بگذرد  
چرا بوجود هیچه مصائب که کفتم عالم خراب نباشد  
و چرا ناخن چنین حوادث که نوشتم سینه محبت دقینه را  
نخراشد :

از آن حال پریشان دارم آخر

که هجر شاه افغان دارم آخر

آری محبوب قلوب اسلام در سفر است ، و از آن روملک  
دلم زیر و زیر !

یک افغان با وجدان را یکروز جدائی اعلی حضرت مرگ  
نمایان است ، و کسی که این حس بدماغش وجود ندارد کمتر  
از غول بیابان !

بناچای ازو قطع نظر کردم ولی هرگاه

بخاطر بگذرد بی اختیارم گریه می آید

اگر چه این غمگسار دلها سیر اروپا نه از بهر تماشافرشته  
بل یکجهان مصلحت درین سیاحت مندراج است و هزار  
ها نکته درین معما متزوج ، مفارقت این مجسمه اخلاق  
بظاهر بسیار تلخ ، و در حقیقت نمره و نتیجه شیرین دارد  
اما دل اخلاص منزل ، این پدر معنوی خود را از بسکه محبوب

میداند یکدقیقه جدائی شان را قیامت کبری می شمارد  
اخ .. بر این خدا !

ای شهبای دراز زمستان کوتاهی کنید ، وای ایام  
فراق نام نیک کجای ! زود زود بی سپر شوید ، و بسرعت  
درگذرید . تا شام دوری سراید ، و آفتاب وصال براید .

شاه غازی ملت مفتون خویش را از دست برد حسرت  
دیدار امان بخشد ، و کشته کان تیغ بباد مفارقت و هجران را  
آب حیوان .

از بسکه دل وفا شعار کباب و خراب محبت این آفتاب شرقی  
است دیروز همدین موضع غزلکی زمزمه داشت ، طرزش  
مدهوشم ساخته تازه آتشی بجانم انداخت ، و قلم اشتیاق رقم  
به تحریر آن پرداخت ، اگر ( نسیم سحر ) لطفاً بزبان شیرین  
ولهجه رنگین خود بسرایدش عجب خند میکند !

رفته است آفتابی از ایشیا اروپا

بر بخت خود سازد اکنون چرا اروپا

کلشن شد از قدومت ایشاه ما اروپا

از پرتو جهات شد خوشنما اروپا

چون شخص اقدس تو هرگز ندیده چشمش

عمریست گشته خورشید سرتاپا اروپا

همچون نوشهریاری تشریف برد ما آنچله

شاید اگر بگوید شکر خدا اروپا

ای حامی رعیت ای جسم و جان ملت

ما از تو دورو بیند روی ترا اروپا

روی مدارکت دید گفتا زوی انصاف

بر دانتش و ذکایت صد مرحبا اروپا

خالق نوگر نمی بود تسخیر ساز عالم

کی اتحاد میداشت چندین بما اروپا

آخر رسید امسال پایت بدیده او

معلوم شد که دارد بخت رسا اروپا

ای تلگراف بی سیم کرد سرتو کردم

از ما ببر سلامی بهر خدا اروپا

( شایق ) ندارد آرام یک لحظه از فراق

ای غمگسار دلها رفتی تو تا اروپا

( شعرای افغان )

بواسطه کمی کنجایش و ضیق صفحات نسیم سحر توانستیم  
که از شعرای افغان درین شماره ذکری کنیم ولی امیدواریم که  
در شماره آینده بهترین اثرات کم شده شعرای عالیمقام  
خود را که تاکنون کسی از آن اسم نه برده بمعرض مطالعه  
رسانده و بوعده خود ایفا نمائیم .